

پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر انتشار یادمان پرکنته
آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خویی

نادره دوران

■ **محمدرضا کائینی**

سوگمندانه باید اذعان کرد به رغم مکانث والای مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خویی هنوز یادنامه‌ای در خور برای آن بزرگ در ایران، عراق، لبنان و... نشر نیافته‌است. آنچه به‌چاپ رسیده آثاری مجمل و پراکنده‌است که به‌هیچ‌روی نمایانگر افق والای علمی و عملی آن بزرگ نتواند بود. در ماه‌های اخیر انتشارات انصاریان قم سعی کرده‌است با تجمع پاره‌ای مقالات و گفت‌و‌شنودها و فراهم آوردن یادمانی حجیم، بخشی از این نقیصه را جبران دارد. محمدتقی انصاریان خوانساری تدوینگر این اثر در دیباچه آن چنین می‌نویسد:

«حقیق به‌وسیله مر حوم حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ کاظم خوانساری با موقعیت و مرجعیت و قداست و جایگاه رفیع آیت‌الله‌العظمی خویی آشنا شدم، خصوصاً وقتی حاج شیخ کاظم به ایران می‌آمد و در بیت‌الشرف جناب آقای حاج علی‌اکبر غفاری‌شریف‌فرزند مر حوم آیت‌الله حاج شیخ‌علی‌آقا خوانساری وارد می‌شد و جلوش آنجا بود و علما و بزرگان از تهران و گاهی شهرستان‌ها به دیدنش می‌آمدند، گویا خود آیت‌الله خویی تشریف‌فرما‌شدند و همراه خود جواب‌نامه‌ها و استفتانات و مراسلات دیگر را می‌آورد و به صاحبانشان می‌داد. چون آنجا منزل ابوالزوجه حقیر بود، زیادرفت‌وآمد می‌کردم و کنجکاو بوده و از احوال نجف‌اشرف و حوزه‌علمیه و روحانیت خصوصاً آیت‌الله خویی پرسش‌های زیادی می‌نمودم و ایشان هم با دقت و صداقت جواب می‌فرمودند. از آن وقت ارادت و اخلاص‌به آیت‌الله‌العظمی خویی بیش از پیش شد با اینکه از نزدیک خدمتشان نرسیده بودم اما علاقه عجیبی به ایشان پیدا کردم.

آن مرحوم در باب فضائل مر حوم آیت‌الله‌العظمی



آیت‌الله العظمی سیدابوالقاسم موسوی خرمی

خوبی نکاتی فراوان بیان می‌فرمود. از جمله آنکه هیچ‌گاه دقت و مواظبت آقا نسبت به همسران و فرزندان علمایی که از دنیا رفته بودند را فراموش نمی‌کنم و به یاد دارم همیشه پاکت‌هایی مخصوص جهت تک‌تک آنها می‌پای می‌کردند و عجب اینکه خود مرحوم آیی‌بی به منزل آنها می‌رفتند و مرحمتی آقا را تقدیم می‌داشتند. ایشان اضافه کردند: یکی از خدمات مهم آیت‌الله‌العظمی خویی تأسیس مدرسه ابتدای دخترانه به نام مدرسه دینیّه بود. در آن زمان، مدارس شاهنشاهی بود و رنگ و بوی اسلامی نداشت و هیچ کدام از روحانیون و علما حاضر نبودند فرزندان خود را در این مدارس ثبت‌نام کنند. لذا مر حوم آقای خویی این مدرسه را در محله مشراق تأسیس نمودند تا دختران نیز بتوانند تحصیل نمایند.

به هر حال تکرار می‌کنم بمطالب جالبی که از آقایان خصوصاً آنهایی که نجف اشرف یا کربلای معلی مشرف بودند می‌شنیدم می‌آید که کتاب‌ها، مجلات و روزنامه‌های می‌خواندم ارادتم به معلم‌له بیشتر شد، البته کتاب‌ها و مجلات اکثراً به زبان عربی که در نجف اشرف یا لبنان و سوریه و غیره یا انگلیسی که در هندوستان و انگلستان و بعضی نقاط دیگر به چاپ رسیده بود، ولی به زبان فارسی آن هم مستقل کمتر به چشم می‌خورد، لذا سبب تألیف و جمع‌آوری این کتاب راجع به آیت‌الله‌العظمی خویی این انگیزه‌ها را در برداشت. یادآوری این نکته در این مقدمه و پیشگفتار ضروری است که در مباحث علمی معظم‌له وارد نمی‌شویم هر چند به اقتضای پرداختن به شاگردان معظم‌له به ویژگی‌های فردی و اخلاقی و بعد علمی ایشان پرداخته و بعضاً مفصلاً وارد مباحث تخصصی شده‌اند، زیرا ما توان آن را نداریم و دیگر اینکه حریم و حرمت علمی ایشان فراتر از آن است که در این کتاب بگنجد و بالاتر از همه اینکه به قولی: از آنچه عیان است چه حاجت به بیان است! هنگامی که مشغول کار شدم، ملاحظه شد که گستردگی نسبت به آیت‌الله‌العظمی خویی آنقدر وسیع است که شاید بیش از پنج مجلد شود. با توجه به اینکه اگر حوصله به خرج دهم و فعالیت‌های بیشتری بنمایم حتی از پنج جلد هم بیشتر خواهد شد اما چون آولا توان آن را از هر لحاظ نداشتیم به همین مقدار بسنده نمودیم تا ببینیم در آینده چه پیش می‌آید، ان‌شاء‌الله.»

■ **احمدرضا صدری**

روزه‌هایی که بر ما گذشته، تداعی‌گر سالروز شهادت سیدحسین امامی گشاینده طریق نمایندگان واقعی ملت به مجلس شورای ملی بود. از این‌روی در شناخت زندگی و زمانه آن بزرگ، مقال ذیل به شما تقدیم می‌شود. امید آنکه مقبول آید.

■ ■ ■

■ **جلوه‌هایی از پیشینه عبدالحسین هژیر**

سوابق وابستگی عبدالحسین هژیر نخست‌وزیر و سپس وزیر دربار پهلوی دوم به انگلستان بر کسی پوشیده نبود. او از مدت‌ها قبل متهم به جاسوسی برای انگلیسی‌ها بود، به‌ویژه که چندین سال هم به عنوان مأموریت در انگلستان اقامت داشت و رابطه‌اش با دوشیزه لمبتون، وابسته ظاهراً فرهنگی سفارت انگلیس در ایران هم بسیار حسنه بود. گفته می‌شد هژیر از طریق این خانم بود که توانست مقدمات سفر شاه به انگلستان را فراهم کند. هژیر در دولت‌های قبلی در وزارت مالیه (دارایی) کار می‌کرد و پس از مدتی معاون آن‌وزار تخانه شد. مدتی مدیر کل بانک ملی بود و سپس وزیر دارایی شد. مدتی هم وزیر راه بود. کابینه هژیر توانست با زد و بندهای سیاسی از مجلس شورای ملی رأی اعتماد بگیرد، اما در سطح اجتماعی با مخالفت‌های جدی روبه‌رو بود. هنوز ساعاتی از اعلام رأی اعتماد مجلس به هژیر نگذشته بود که فدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی علناً با رأی به مخالفت برخاستند. در آن ایام شهربانی گزارش داد عده‌ای از بازاری‌ها و اعضای فدائیان اسلام در صحن مسجد شاه علیه هژیر تظاهرات کردند. فدائیان اسلام با رهبری نواب صفوی از مکی و حائری‌زاده، نمایندگان مجلس شورای ملی که به هژیر رأی را اعتماد داده بودند تجلیل و دیگر نمایندگان را که به نفع هژیر رأی داده بودند تهدید کردند.

■ **مخالفت آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام با نخست‌وزیری هژیر**

آیت‌الله کاشانی هم به‌شدت با هژیر مخالف بود و او را عامل سرسپرده انگلیس و بسیار خطرناک می‌دانست به همین دلیل بعد از اعلام رأی اعتماد مجلس به هژیر ایشان پس از گفت‌وگو با نواب صفوی به این نتیجه رسید که باید علیه هژیر تظاهرات گسترده‌ای را به راه بیندازد. نواب صفوی با سه سخنرانی پیاپی در بازار بزرگ، بازار چهارسوق و بازار کفش‌ها یازاری‌ها را ترغیب کرد بازار را به مدت سه روز تعطیل و در مسجد سلطانی اجتماع کنند تا پس از استماع سخنرانی در خیابان‌ها حرکت و اعتراض خود را اعلام نمایند.

در این گردهمایی ابتدا نواب صفوی، کرباسچیان، حسین رازانی مدیر روزنامه رازان و مهندس انژلیی صحبت کردند و سپس جمعیت از خیابان ناصر خسرو به سمت لاله‌زار، اسلامبول و چهارراه نادری حرکت کردند. به دستور نواب صفوی یکی از جوانان ضمن ایراد سخنرانی شددیل‌الحل تنفر عمیق مسلمانان را از دخالت بیگانگان در امور ایران اعلام کرد و سپس جمعیت از طریق خیابان منوچهری و دروازه

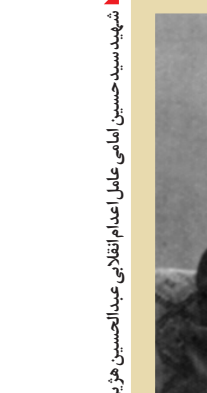


شهید سیدحسین امامی عامل اعدام انقلابی عبدالحسین هژیر

عاریخ

کمتدگوم ۸۸۴۹۸۴۳۷

— 400 —



شهید سیدحسین امامی عامل اعدام انقلابی عبدالحسین هژیر

■ **استیصال و استغای هژیر در پی مخالفت عمومی**

در پی اعتراضات مکرر مردم به نخست‌وزیری هژیر و تظاهرات گسترده ۲۷ خرداد، شهید نواب صفوی و چند تن از اعضای برجسته تظاهرات بازداشت شدند. امیرعبدالله کرباسچیان با صدور اعلامیه‌ای با عنوان «تبرد قطعی ملت ایران شروع شد» به بازداشت نواب صفوی و پارانش اعتراض و اعلام کرد نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام و دو مدیر روزنامه و عده دیگری به جرم مبارزه با ظلم و ستم و دزدی و خیانت بازداشت شده‌اند.
اینک فریاد «مرده باد هژیر جاسوس» و «مرده باد هژیر خائن» در سراسر ایران طنین‌انداز شده‌است. در پی انتشار خبر دستگیری شهید نواب صفوی عده زیادی از بازاری‌ها و مردم به منزل آیت‌الله کاشانی رفتند و خواستار آزادی وی شدند. طولی نکشید شهربانی زیر فشار افکار عمومی ناچار شد نواب صفوی را آزاد کند. از سوی دیگر هژیر به خاطر توقیف غیر قانونی مطبوعات و قیام علیه قانون توسط نمایندگان اقلیت مجلس استیضاح شد. سرانجام هژیر ناچار شد در ۱۵ آبان سال ۱۳۲۷ استغای خود را تسلیم شاه کند و جای خود را به محمد ساعد بدهد.

به این ترتیب فدائیان اسلام با رهبری نواب صفوی و حمایت قاطعانه آیت‌الله کاشانی پیروزی قاطعی را به دست آوردند. پس از وقایع ۲۷ خرداد سال ۱۳۲۷، شهید نواب صفوی همراه شهید سیدعبدالحسین واحدی و شهید سیدمحمد واحدی سفرهای تبلیغی و سیاسی خود را آغاز کردند. آنها ابتدا به کرمانشاه و سپس به لرستان رفتند و چند روزی را مهمان سران ایل‌های کاکوند و موموند بودند، سپس به شیراز رفتند و با مؤسس حزب برادران سیدنورالدین حسینی شیرازی در باره برخی مسائل مذاکره کردند و مجدداً به لرستان بازگشتند.

■ **شهید نواب صفوی، مصمم در عرصه مبارزه**

شهید نواب صفوی از مدت‌ها قبل تصمیم داشت موجودیت تشکیلات فدائیان اسلام را اعلام کند، اما مخالفان که به‌شدت از عملکرد این تشکیلات وحشت داشتند، سنگ‌اندازی و مانع ایجاد می‌کردند. شهید نواب صفوی سرانجام شیوه‌ای نرم‌تر به وجود آورد. در پی این تصمیم در سرچشمه تهران محلی اجراء شد و عده‌ای از جوانان فدائیان اسلام به منزل شهید نواب رفتند و او را برای معرفی افراد شایسته مدیریت جمع مسلمانان مجاهد به این دفتر بردند. به این ترتیب اولین هیئت مدیره جمع انتخاب شد. بعدها شهید نواب صفوی علت تشکیل این مجمع را چنین توضیح داد که چون نام فدائیان اسلام امکان فعالیت وجود نداشت، مجمع مسلمانان مجاهد را تشکیل داد تا در پوشش آن فدائیان اسلام بتوانند حرفشان را بزنند.

شهید نواب صفوی همواره حوزه علمیه را مانع بزرگی بر سر راه سیاست‌های ضد دینی حکومت می‌دانست. به همین دلیل به قم رفت و قلم‌ها و روحانیون را متوجه مسئولیت سنگینی که در قبال مردم دارند آگاه سازد. در شب پنج‌شنبه ۱۴ بهمن سال ۱۳۲۷ اعلام شد نواب صفوی در مسجد «بالاسر» قم برای مردم صحبت خواهد کرد. خبر به تهران رسید و از آنجا دستور داده شد که به هر نحو ممکن جلوی این سخنرانی گرفته شود. به همین دلیل عده‌ای با چاقو بین مردم پنهان شدند و حتی خادم مسجد را هم بیرون کردند تا نواب صفوی نتواند صحبت کند، اما نواب پیدی نبود که با این بادها بلزد. به همین دلیل به جوان درشت هیکلی دستور داد تا او را روی شانه‌هایش بگیرد و رو به مردم گفت: «حالا که مانع از این شده‌اند که روی منبر حرف بزنم، من یک منبر زنده را در اختیار دارم. اگر منبرهای چوبین را بر دارند و بخواهند از این طریق چراغ هدایت را خاموش کنند، یک جوان غیور مشعلدار هدایت خواهد بود.»

■ **توروشاه، بهانه‌ای برای سرکوب و اختناق**
عصر آن روز بعد از این حادثه اتفاق عجیبی افتاد. شاه که قصد داشت در جشن دانشگاه شرکت کند، توسط فردی به نام ناصر فخرآرایی مورد سوء قصد قرار گرفت و زخمی شد. گارد محافظ شاه ضارب را کشت و از جیب او کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام را بیرون آورد، در حالی که ناصر فخرآرایی ظاهراً عضو حزب توده بود! در پی این حادثه هیئت وزیران بلافاصله تشکیل جلسه داد و حزب توده را غیرقانونی و همه مراکز و فشاگاه‌های فعالیت این حزب را تصرف کرد. حکومت در این ماجرا حتی از اتهام زدن به آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی هم با نکرده و آنها را تحت تعقیب قرار داد. نواب که اصلاً از ماجرا

آیت‌الله کاشانی با شهید نواب صفوی تماس بگیرند و به او نزدیک شوند. آنها اعلام جرمی را هم علیه هژیر تنظیم کردند و به رئیس مجلس دادند. بعد از ظهر روز درگیری در هتل تهران جلسه‌ای توسط جبهه ضد دیکتاتوری به دعوت علی آزاد فرازی برگزار شد. در این جلسه جعفر جهان و کیل دادگستری که در سازماندهی تظاهرات علیه هژیر نقش بسیار مؤثری داشت سخنرانی کرد. در فاصله سخنرانی او شهید نواب صفوی به طرز غیرمنتظره‌ای وارد جلسه شد و جعفر جهان به معرفی او پرداخت و ضمن تجلیل فراوان از حضور وی اعلام کرد نواب صفوی از مبارزان بزرگ و سرسخت فدائیان اسلام و نماینده مخصوص آیت‌الله کاشانی و یکی از بازداشت‌شدگان غیرقانونی حکومت زور و سرنیزه است.

■ **استیصال و استغای هژیر در پی مخالفت عمومی**

در پی اعتراضات مکرر مردم به نخست‌وزیری هژیر و تظاهرات گسترده ۲۷ خرداد، شهید نواب صفوی و چند تن از اعضای برجسته تظاهرات بازداشت شدند. امیرعبدالله کرباسچیان با صدور اعلامیه‌ای با عنوان «تبرد قطعی ملت ایران شروع شد» به بازداشت نواب صفوی و پارانش اعتراض و اعلام کرد نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام و دو مدیر روزنامه و عده دیگری به جرم مبارزه با ظلم و ستم و دزدی و خیانت بازداشت شده‌اند.
اینک فریاد «مرده باد هژیر جاسوس» و «مرده باد هژیر خائن» در سراسر ایران طنین‌انداز شده‌است. در پی انتشار خبر دستگیری شهید نواب صفوی عده زیادی از بازاری‌ها و مردم به منزل آیت‌الله کاشانی رفتند و خواستار آزادی وی شدند. طولی نکشید شهربانی زیر فشار افکار عمومی ناچار شد نواب صفوی را آزاد کند. از سوی دیگر هژیر به خاطر توقیف غیر قانونی مطبوعات و قیام علیه قانون توسط نمایندگان اقلیت مجلس استیضاح شد. سرانجام هژیر ناچار شد در ۱۵ آبان سال ۱۳۲۷ استغای خود را تسلیم شاه کند و جای خود را به محمد ساعد بدهد.

به این ترتیب فدائیان اسلام با رهبری نواب صفوی و حمایت قاطعانه آیت‌الله کاشانی پیروزی قاطعی را به دست آوردند. پس از وقایع ۲۷ خرداد سال ۱۳۲۷، شهید نواب صفوی همراه شهید سیدعبدالحسین واحدی و شهید سیدمحمد واحدی سفرهای تبلیغی و سیاسی خود را آغاز کردند. آنها ابتدا به کرمانشاه و سپس به لرستان رفتند و چند روزی را مهمان سران ایل‌های کاکوند و موموند بودند، سپس به شیراز رفتند و با مؤسس حزب برادران سیدنورالدین حسینی شیرازی در باره برخی مسائل مذاکره کردند و مجدداً به لرستان بازگشتند.

■ **شهید نواب صفوی، مصمم در عرصه مبارزه**

شهید نواب صفوی از مدت‌ها قبل تصمیم داشت موجودیت تشکیلات فدائیان اسلام را اعلام کند، اما مخالفان که به‌شدت از عملکرد این تشکیلات وحشت داشتند، سنگ‌اندازی و مانع ایجاد می‌کردند. شهید نواب صفوی سرانجام شیوه‌ای نرم‌تر به وجود آورد. در پی این تصمیم در سرچشمه تهران محلی اجراء شد و عده‌ای از جوانان فدائیان اسلام به منزل شهید نواب رفتند و او را برای معرفی افراد شایسته مدیریت جمع مسلمانان مجاهد به این دفتر بردند. به این ترتیب اولین هیئت مدیره جمع انتخاب شد. بعدها شهید نواب صفوی علت تشکیل این مجمع را چنین توضیح داد که چون نام فدائیان اسلام امکان فعالیت وجود نداشت، مجمع مسلمانان مجاهد را تشکیل داد تا در پوشش آن فدائیان اسلام بتوانند حرفشان را بزنند.

■ **سرانجام ضربه کار ساز شهید**

شهید نواب صفوی همواره حوزه علمیه را مانع بزرگی بر سر راه سیاست‌های ضد دینی حکومت می‌دانست. به همین دلیل به قم رفت و قلم‌ها و روحانیون را متوجه مسئولیت سنگینی که در قبال مردم دارند آگاه سازد. در شب پنج‌شنبه ۱۴ بهمن سال ۱۳۲۷ اعلام شد نواب صفوی در مسجد «بالاسر» قم برای مردم صحبت خواهد کرد. خبر به تهران رسید و از آنجا دستور داده شد که به هر نحو ممکن جلوی این سخنرانی گرفته شود. به همین دلیل عده‌ای با چاقو بین مردم پنهان شدند و حتی خادم مسجد را هم بیرون کردند تا نواب صفوی نتواند صحبت کند، اما نواب پیدی نبود که با این بادها بلزد. به همین دلیل به جوان درشت هیکلی دستور داد تا او را روی شانه‌هایش بگیرد و رو به مردم گفت: «حالا که مانع از این شده‌اند که روی منبر حرف بزنم، من یک منبر زنده را در اختیار دارم. اگر منبرهای چوبین را بر دارند و بخواهند از این طریق چراغ هدایت را خاموش کنند، یک جوان غیور مشعلدار هدایت خواهد بود.»

■ **توروشاه، بهانه‌ای برای سرکوب و اختناق**
عصر آن روز بعد از این حادثه اتفاق عجیبی افتاد. شاه که قصد داشت در جشن دانشگاه شرکت کند، توسط فردی به نام ناصر فخرآرایی مورد سوء قصد قرار گرفت و زخمی شد. گارد محافظ شاه ضارب را کشت و از جیب او کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام را بیرون آورد، در حالی که ناصر فخرآرایی ظاهراً عضو حزب توده بود! در پی این حادثه هیئت وزیران بلافاصله تشکیل جلسه داد و حزب توده را غیرقانونی و همه مراکز و فشاگاه‌های فعالیت این حزب را تصرف کرد. حکومت در این ماجرا حتی از اتهام زدن به آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی هم با نکرده و آنها را تحت تعقیب قرار داد. نواب که اصلاً از ماجرا

روزنامه جوان

روزنامه جوان | شماره ۵۷۹۲

خبر نداشت، برای ایراد سخنرانی عازم قم شد و اساساً در تهران نبود که بتواند در این رویداد شرکت کند و به همین دلیل به دست مأموران رژیم نیفتاد. آن شب مأموران برای بازداشت نواب به خانه‌اش رفتند و او را نیافتند. همان موقع هم عده‌ای برای بازداشت آیت‌الله کاشانی به منزل ایشان در پامنار رفتند و خانه را محاصره کردند و سپس به داخل خانه هجوم بردند. سپس با کمال وقاحت ایشان را با لباس خواب توقیف کردند و به دژبانی بردند. رفتار مأموران با آیت‌الله کاشانی فوق‌العاده توهین‌آمیز بود و حتی گفته می‌شد سرهنگ دفتری که بعدها سر تیپ شد، به ایشان سیلی هم زده است! آیت‌الله کاشانی را بلافاصله به قلعه فلک‌الافلاک در خرم‌آباد تبعید کردند. تلاش یاران ایشان برای آزادی وی فایده‌ای نداشت و آیت‌الله کاشانی به لبنان تبعید شدند. ایشان از لبنان برای نواب صفوی دو بار نامه فرستادند و از او خواستند از ایران خارج شود و گوشزد کرد: «مردم ایران قدر ما و شما را نمی‌دانند و خطر برای شما نزدیک است.» شهید نواب صفوی در پاسخ به آیت‌الله کاشانی نوشت: «شما که الحمدلله از خطر مصون هستید. من هم وظیفه دارم تا پای شهادت به انجام وظیفه مقدس خود ادامه بدهم و سنجر را خالی نکنم که دشمن نفسی از سر آسودگی بکشد.» در آستانه انتخابات مجلس شانزدهم شورای ملی آیت‌الله کاشانی نامه‌ای به شهید نواب نوشت و از او خواست در انتخابات آینده از چند نفر از اعضای جبهه ملی، از جمله دکتر مصدق، دکتر مظفر بقایی، دکتر سیدعلی شایگان، سیدمحمود نریمان، سیدابوالحسن حائری‌زاده، سیدحسین مکی و عبدالقدیر آزاد حمایت کند. این نخستین بار بود که نواب صفوی تصمیم می‌گرفت در چنین مسائلی دخالت کند. از آنجا که در آن زمان آیت‌الله کاشانی را رهبر معنوی فدائیان اسلام می‌دانست قبول کرد از نامزدهای مورد نظر آیت‌الله کاشانی حمایت کند، منتها برای او یک سؤال بسیار مهم مطرح بود، لذا در نامه‌ای به آیت‌الله کاشانی نوشت: «قرار ما این بود در چارچوب اسلام کار کنیم و لذا باید نمایندگانی را انتخاب کنیم که صبغه دینی آنها بر جنبه سیاسی‌شان بچربد. اینهایی که شما نام برده‌اید حتی به مذهب علاقه هم ندارند، چه رسد به اینکه بخواهند احکام اسلامی را رعایت و اجرا کنند. ملاک شما در انتخاب اینها چه بوده است؟» آیت‌الله کاشانی در جواب نواب صفوی نوشت: «ما در حال حاضر رجال مذهبی قدرتمندی که سیاست بلداند نداریم، لذا مجبوریم از رجال سیاسی که دست کم ملی هستند استفاده کنیم تا به‌تدریج بتوانیم از بین متدیان رجال سیاسی قوی را تربیت کنیم.»

■ **تقلب در دور اول انتخابات، آخرین حربه دربار و انگلستان**

استدلال آیت‌الله کاشانی تا حدودی نواب صفوی را قانع کرد و فدائیان اسلام با تمام نیرو و به‌طور شبانه‌روزی به تبلیغ در باره این کاندیدایها پرداختند. همه نشانه‌ها حاکی از پیروزی لیست جبهه ملی بود. به همین دلیل حکومت تلاش کرد با ربودن صندوق‌های رأی و تعویض آرا از پیروزی این کاندیدایها جلوگیری کرد. تقبل در انتخابات بسیار آشکار بود. اعضای جبهه ملی به سرمدمداری دکتر مصدق در اعتراض به تقلب در دربار متحصن شدند، اما این تحصن پس از چهار روز بدون نتیجه پایان یافت. هژیر وزیر دربار آشکارا و به شکلی مستقیم در انتخابات مجلس شانزدهم دخالت کرد و حتی مسئولیت تبعید آیت‌الله کاشانی را هم پذیرفت. هنگامی که همه راه‌های انتخابات برای رسیدگی به نتایج انتخابات مسدود شدند، شهید سیدحسین امامی که در تور کسروی هم شرکت داشت، مأمور ترور هژیر شد.

■ **در سرانجام ضربه کار ساز شهید سیدحسین امامی**

در روز ۱۲ آبان سال ۱۳۲۸ مصادف با دوازدهم محرم هژیر طبق سنت همه ساله برای برچیدن مجلس خبرگزاری‌ای وارد مسجد شد. شهید سیدحسین امامی خود را به او رساند و با شلیک گلوله‌ای به قلب وی هژیر را ترور کرد. هژیر بلافاصله به بیمارستان منتقل و سیدحسین امامی شهید شد و این ترور به‌قدری رای‌شان اهمیت داشت که دوست قدیمی خود را تشدید فردوست را مأمور رسیدگی به پرونده کرد. شهید سیدحسین امامی را تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار دادند، ولی او اسمی از بارانش نبرد و گفت طبق حکم شرعی به وظیفه خود عمل کرده‌است، اما فدائیان اسلام و به‌خصوص شخص نواب صفوی مسئولیت این ترور را به عهده گرفتند و تلاش کردند امامی را نجات بدهند، اما تلاش‌های آنان به ثمر نرسید و سیدحسین امامی در نیمه‌های شب ۱۸ آبان سال ۱۳۲۸ به دار آویخته شد. وی نخستین شهید فدائیان اسلام بود. با ترور هژیر انتخابات مجلس شانزدهم ابطال و مجدداً برگزار شد و لیست جبهه ملی توانست به مجلس راه پیدا کند. دکتر مصدق و شش نفر از نمایندگان تهران در این مجلس حضور داشتند. آیت‌الله کاشانی در ۲۰ خرداد سال ۱۳۲۹ در میان استقبال بی‌نظیر و باشکوه مردم تهران به وطن بازگشت. هر چند مشی فکری و عملی نیروهای جبهه ملی مورد قبول شهید حضور داشتند و فدائیان اسلام نبود، اما با توصیه آیت‌الله کاشانی از آنها حمایت کردند و مهم‌ترین عامل پیروزی آنان در راهبانی به مجلس شورای ملی بودند.